

قربانی کردن « اصول » در پیش پای « مصلحت »

بسیار عبرت آموز و تأمل برانگیز است که امروز در حدود هفت ماه پس از انتخابات، رئیس جمهوری که با مصلحت انگاری مردم حدود ۲۵ میلیون آرای آنها را به چنگ آورده، درست ۱۸۰ درجه چرخش در مواضع و شعارهای انتخاباتیش را به ظهور می‌رساند. بسیاری از اظهارات و وعده‌های انتخاباتی خود را به طاق نسیمان کوبیده و دیگر از آزادی و کرامت انسانی ملت ایران و رفع مشکلات آنان و مبارزه با فساد و تعامل با جامعه جهانی سخنی در میان نیست.

انتقاد از تندرورها و خشونت گرایان، به همسویی با تندرورها و حتی تحسین و تمجید از تند روی تبدیل شده است. نقض فاحش حقوق بشر و بگیر و ببندها و سرکوب‌ها به سیاق قبل همچنان ادامه دارد و دستگاه‌های امنیتی این دولت کمافی السابق به تهدید و تعقیب دگرانديشان و آزادیخواهان مشغول اند. لایحه بودجه سال ۹۷ که اخیراً از سوی دولت به مجلس ارائه شده، باز هم بودجه ای ناسازگار با منافع مردم و با حاتم بخشی‌های نا بجابه نهادهای من درآوردی و بی خاصیت و کاهش شدید بودجه عمرانی همراه می‌باشد. همه این نقض عهدها، هر ایرانی میهن دوستی را به فکر ریشه مصائب یعنی به چگونگی پدیده انتخابات در جمهوری اسلامی و کیفیت آن و عدم امکان انتخاب مطلوب، ارجاع می‌دهد. در جوامع مردم سالار صندوق رای، محفظه محترمی است که سمت و سوی فکری شهروندان را نمایان ساخته و مسیر حرکت آینده‌ی جامعه را ترسیم می‌کند. بنا بر این انتخابات و رجوع به صندوق رای فرایندی انسانی و دموکراتیک بوده و برای تمام جوامع بشری امری ضروری و مغتنم است. اما این فرایند دموکراتیک ابزارها و پیش نیازهایی دموکراتیک را نیز طلب می‌کند که بدون این پیش نیازها، ظرف انتخابات از مقصود تهی گشته و در آن جز محتوایی آلوده به فریب و ریا چیزی باقی نمی‌ماند.

آزادی‌های سیاسی مانند آزادی قلم و بیان، آزادی مطبوعات و سایر رسانه‌های عمومی، آزادی اجتماعات، آزادی احزاب و امکان کاندیدا شدن برای مخالفان حکومتی که بر اریکه قدرت نشسته است، از پیش نیازهای حتمی و ضروری یک انتخابات واقعی و آزاد می‌باشند. هیچ یک از این شرایط لازم برای انجام یک انتخابات صحیح و آزاد در جمهوری اسلامی محقق نبوده و نیست. در اولین مرحله انتخابات که مرحله کاندیدا شدن افراد است، دیوار بلند و سد سدید نظارت استصوابی شورای نگهبان در مقابل کاندیداها قرار داده شده است. شورای نگهبان که نهادی حکومتی و انتصابی است، ابتدا کاندیداها را مورد قبول و تأیید خود را از میان داوطلبان کاندیداتوری گزینش می‌کند و بعد لیست این برگزیده شدگان خود را برای رای گرفتن از مردم در مقابل آن‌ها قرار می‌دهد و مردم جز رای دادن به کسانی که در دایره تنگ حاکمیت قرار دارند، گزینه دیگری برای انتخاب کردن ندارند که این نه تنها سلب اختیار انتخاب واقعی توسط مردم است، بلکه توهینی آشکار به درک و شعور و شخصیت انسانی آنان نیز می‌باشد.

این گونه انتخابات در حقیقت، فقط یک رقابت بین وابستگان به حاکمیت و جناح‌های درون دایره قدرت است و برای مخالفان و دگرانديشان هیچ امکانی برای حضور در عرصه انتخابات وجود ندارد و نتجتاً برای کشور هم هیچ منفدی برای پویایی و باز شدن مسیری نو و متفاوت نمی‌گشاید. و امکان تحقق و به کرسی نشستن نظر و سلیقه اکثریت جامعه پیدا نمی‌شود. در انتخاباتی که گذشت مردم جز افشاگری رقیبان درون حکومتی نسبت به مفاسد بکدیگر، چیزی در باره سیاست‌های کلان داخلی و خارجی کشور از آنان نشنیدند. ملت ایران آرزو داشت که در بین کاندیداها شخصی غیر وابسته به قانون قدرت حضور داشت که در باره مسائل کلان کشور پرسش و اظهار نظر می‌کرد مثلاً در باره علت دخالت فعال ایران در

جنگ‌های داخلی سوریه و عراق و هزینه‌های مادی و معنوی و جانی آن پرسش می‌کرد و نظر خود را در این زمینه‌ها ابراز می‌نمود. یا در مورد دلیل اتحاد استراتژیک ایران با روسیه و چگونگی تطبیق آن با منافع ملی ایران، یا راجع به آمار زندانیان سیاسی عقیدتی در سراسر کشور و حتی حصر وزندانی شدن مقامات ارشد سابق نظام، یا درباره اشتباهات فاحش درسیاست خارجی، یا منشاء این همه فساد مالی گسترده سخنی می‌گفت که چنین نشد و چنین شخصی در بین آن‌ها نبود.

بنا بر این، با توجه به جمیع این شرایط، برای سازمانی مانند جبهه ملی ایران که به آزادی‌های اساسی ملت از جمله آزادی احزاب و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات به عنوان اصول مهم و سازنده حاکمیت ملی باورمند است، و در حالتیکه کلیه این آزادی‌ها، بطور کامل در محاق قرار گرفته و حاکمیت حتی تشکیل جلسه شورای مرکزی این سازمان را برای اتخاذ هر گونه تصمیمی در یک هفته قبل از انتخابات مانع گردید آیا جایی برای شرکت در چنین انتخاباتی می‌توانست وجود داشته باشد؟. بدیهی است که شرکت عده قابل توجهی از مردم ایران در پای صندوق‌های رای نه به عنوان قبول و تأیید این انتخابات از بنیان مخدوش، که به خاطر مصلحت اندیشی و تصور پیش گیری کردن، از بدتر شدن اوضاع نسبت به وضع نا به سامان جاری صورت گرفت. ملت ایران در این سال‌ها چند بار این مصلحت اندیشی را تجربه کرده است. البته این حق مردم است که به هر ترتیب که صلاح می‌دانند برای آنچه که نزدیک‌تر به مصلحت کشور می‌انگارند، گامی بردارند، ولو آنکه به صورت شرکت در انتخاباتی نا درست و دور از موازین دموکراسی باشد. ولی پاسخ به این پرسش همچنان باقی است که آیا کسی حق دارد و مجاز است که اصول و پرنسیپ‌های عقیدتی و قطعی خود را در پیش پای مصلحت اندیشی قربانی نماید؟

سخنی با اصلاح طلبان حکومتی

کرامت انسانی ملت ایران و تامین حقوق و آزادی های این ملت و مدعی اصلاح امور سیاسی و اقتصادی کشور می باشد دچار اشتباهات و سوء تفاهات فاحش است که هیچگاه از طرف رهپویان این جنبش کوششی برای تصحیح این اشتباهات دیده نشده است. مهمترین نکته آنکه این اصلاح طلبان نمی گویند که اصلاح را از کجا و از چه مبدئی می خواهند آغاز کنند. آیا در ساختار کنونی قدرت، نکته ای بر خلاف قانون اساسی می بینند که باید آن را تحت انقیاد قانون در آورند. یا آنچه روی می دهد مطابق با قانون اساسی جمهوری اسلامی است و این ساختار قانون اساسی است که نیاز به بازنگری و اصلاح دارد؟. نمی گویند که آیا قانون اساسی موجود را بدون نقص و اشکال می دانند یا نسبت به آن ملاحظاتی دارند و بازنگری آن را ضروری می بینند؟. چرا در این مورد اظهار نظر صریحی ندارند و نسبت به آن ساکتند؟. به عنوان مثال آیا پدیده « نظارت استصوابی » شورای نگهبان را که با معیاری روی داوطلبان نمایندگی و گزینش آن ها حق حاکمیت ملی را پایمال می کند و انتخابات را به صورت انتصابات حکومتی در می آورد، یک پدیده صحیح و مشروع می دانند که علیرغم معایب و آثار منفی آن نسبت به حاکمیت مردم باید همچنان ادامه یابد و یا آن را ناقض حاکمیت ملی می بینند که باید موقوف گردد؟. چگونه است که اصلاح طلبان در مورد مسئله نظارت استصوابی شورای نگهبان موضع روشنی ندارند و در جهت لغو این نظارت قیم مآبانه گامی بر نداشته اند؟. اگر این نظارت استصوابی را قبول دارند پس اصلاحات را چگونه و از کجا می خواهند آغاز کنند؟. و اگر قبول ندارند چگونه در سایه نظارت استصوابی تن به حضور و شرکت در انتخابات مخدوش می دهند و تنور انتخابات را به صورتی صوری گرم می کنند؟. چرا از طرف اصلاح طلبان نسبت به فساد گسترده موجود در کشور اعتراضی دیده نمی شود؟ آیا این گونه نیست که برخی از آنان هم خود آلوده این فسادند؟. چرا در مورد اشتباهات فاحش سیاست خارجی و عدول از سیاست بیطرفی و شعار « نه شرقی نه غربی » که قرار بود بن مایه سیاست خارجی نظام برآمده از انقلاب باشد چیزی نمی گویند و در جهت اصلاح انحراف در سیاست خارجی که اثرات مهم و سرنوشت سازی در کیان ملی ما دارد، موضعی نمی گیرند؟ چرا در زمینه نقض آشکار حقوق بشر و پایمال شدن حقوق سیاسی اولیه ملت ایران ساکتند؟. با توجه به این ملاحظات آیا مردم حق ندارند که به این اصلاح طلبان بدگمان باشند و اصلاح طلب و اصول گرا را از یک جنس و سر و ته یک کر بایس بدانند و در آینده دیگر در دام انتخاب بین بد و بدتر وارد نشوند؟.

اصلاح طلبی یا رفرمیسم طرز تفکری است که به تغییر و اصلاح آرام و تدریجی و گام به گام وضعیت موجود، بدون اعمال خشونت و در چارچوب قوانین جاری مینگرد. این واژه در نقطه مقابل انقلاب است که تغییر و تحول سریع و یک باره سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را ولو با خشونت و شدت عمل دنبال می کند و باقی ماندن در قالب های قانونی موجود را الزامی نمی داند. همواره در برابر اصلاح طلبان، اصول گرایان صف آرای می کنند که آنان حفظ و تداوم نظم و نسق موجود را می پسندند و تغییر و اصلاحی را در اوضاع جاری ضروری نمی دانند و بر نمی تائند. اصلاح طلبی در جوامع بشری ریشه ای کهن در تاریخ دارد و قرن ها از پیدایش آن می گذرد. اصلاح طلبی در ایران نیز در برهه هایی از تاریخ، جست و گریخته رخ نموده و در قرون اخیر و بعد از جنگ های ایران و روس، ظهور بارزتری داشته است. جنبشی که پس از شهریور ۱۳۲۰ و بعد از سقوط حکومت رضا شاه، و به رهبری دکتر محمد مصدق نماینده اول تهران در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی آغاز گردید، مصداق واقعی یک جنبش اصلاح طلبی است که در تاریخ اول آبانماه ۱۳۲۸ به تاسیس جبهه ملی ایران و سپس در اردیبهشت ۱۳۳۰ به تشکیل دولت ملی مصدق منجر گردید. جنبشی را که مصدق شروع و آن را رهبری کرد و پس از فراز و نشیب های بسیار سر انجام موفق به استقرار حاکمیت ملی گردید به عنوان نهضت ملی ایران شناخته میشود. هدف این نهضت تامین آزادی های سیاسی ملت ایران و استقلال کشور و قطع کردن دست مطامع بیگانگان از ذخایر کشور و جلوگیری از دخالت های آنان در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این مرز و بوم، و پرهیز از وابستگی به بلوک های قدرت در جهان و تحقق عدالت اجتماعی بود. دیدگاه نهضت ملی نسبت به قانون اساسی مشروطیت روشن و آشکار بود و می گفت که به موجب قانون اساسی شاه از مسئولیت مبرا است و باید سلطنت کند و نه حکومت، و حقوق و آزادی های ملت که در قانون اساسی پیش بینی شده بود باید رعایت و اجرا شود. نهضت ملی ایران محققا یک جریان اصلاح طلبی واقعی و اصیل است که متاسفانه توسط قدرت های استعماری بیگانه و ایادی داخلی آنان و با طراحی و اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متوقف گردید. پدیده ای که نیروهای نهضت ملی ایران و پیروان مصدق، جز اصلاح طلبان قدیمی و حقیقی نام دیگری ندارند. اما جنبش اصلاح طلبی که از دودهمه قبل از درون حاکمیت جمهوری اسلامی سر بر آورده و مدعی حفظ

نگاهی حقوقی به "منشور حقوق شهروندی"

منشور حقوق شهروندی، طی بیانیه ای توسط رئیس جمهوری اسلامی ایران، در آذرماه ۱۳۹۵ از طریق رسانه های عمومی به اطلاع مردم رسید. همانطور که خودریاست جمهوری هم در سخنان خود بیان داشت، "منشور حقوق شهروندی" نه قانون اساسی است، و نه قوانین موضوعه، پس فقط بیانیه ایست که نه می تواند ناقض قانون اساسی باشد، و نه قوانین موضوعه، بلکه شرحی وسیع تر و مبسوط تر بر قوانین فوق الذکر است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از اصل نوزدهم تا اصل چهل و سوم در باب حقوق ملت، به حقوق شهروندی پرداخته و حقوق ملت را مورد حمایت قرار داده است. برای مثال، اصل نوزدهم قانون اساسی مقرر می دارد: "مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند، و رنگ، نژاد، زبان، و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود."

تساوی حقوق مردم از حیث رنگ، نژاد، قوم، زبان، مذهب و فرهنگ از حقوق نخستین شهروندی است که مورد حمایت اعلامیه جهانی حقوق بشر هم قرار گرفته است. اصل نوزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از عنوان کردن کلمه "مذهب" در متن ماده خود داری کرده و به جای آن کلمه "مانند اینها" را گذاشته که جای تفسیر دارد، و می توان به هر نحوی آنرا مورد تفسیر قرار داد. اگر نوشته می شد، رنگ، نژاد، زبان و مذهب و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود، مسلما، تشیع که مذهب رسمی ایران است، دیگر موجب امتیاز نبود، و پیروان مذاهب دیگر هم ادعاهای خود را مطرح می کردند. اکنون لازم است شرحی کوتاه درباره قانون اساسی و قانون موضوعه داده شود، تا جایگاه "منشور حقوق شهروندی" در ساختار نظام حقوقی و اجتماعی ایران بهتر شناخته شود. در نظام حقوقی ما دارای دو حقوق طبیعی و موضوعه هستیم. فرهنگ حقوقی "بلک لا" در تعریف حقوق طبیعی می نویسد: "حقوق طبیعی یکی از نظریه های فلسفی حقوقدانان رمی در عصر امپراتور روم، آنتوان بوده است. این نظریه بعدها به عنوان نظامی از قواعد و مقررات و اصول برای هدایت رفتار انسان وضع گردید که نسبت به قوانین و مقررات وضعی هر جامعه معینی، مستقل بود. اصول و مقررات طبیعی می بایست به وسیله انسان هوشمند کشف شده و مطابق با سرشتش به عنوان راهنمای او در جامعه مورد استفاده قرار بگیرد." اخلاق، نظم، قانونمندی، احترام به حقوق مدنی و اجتماعی و آزادیهای اشخاص، ایفای تعهدات، و منطبق کردن رفتار انسان با منطق و خرد عالی بشری بخشی از حقوق طبیعی انسان است. آنچه به عنوان حقوق طبیعی گفته شد، اصول اخلاقی کلی ای هستند که هر جامعه خردمندی باید آنرا بپذیرد، اما اخلاق مانند قوانین موضوعه که در قوه مقننه هر کشور وضع می شود، ضمانت اجرا ندارد. پس، برای اینکه حقوق طبیعی ضمانت اجرا پیدا کند، به صورت قوانین طبیعی در قانون اساسی هر کشور، و قوانین موضوعه دیگر توسط پارلمانها وضع می شوند. به همین دلیل اصول ۱ تا ۴۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبتنی بر اصول حقوق طبیعی است.

سخنی در باب ملی گرایی (ناسیونالیسم) و میهن پرستی افراطی (شوونیسم)

ادامه نگاهی حقوقی به "منشور حقوق شهروندی"

حقوق موضوعه که به قوانین موضوعه یا وضعی تبدیل می‌شود، عبارتست از قوانینی که به وسیله مجالس مقننه در کشور وضع می‌شوند، و توسط قوه مجریه و دادگاهها اجراء می‌شوند. در ایران قوانین اساسی، مدنی، مجازات اسلامی، قانون ثبت، قانون مالیاتها و تمام قوانین وضعی در کشور، بخشی از قوانین موضوعه هستند.

تغییر یا باز نگری قانون اساسی طبق اصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی با شورای باز نگری قانون اساسی خواهد بود، اما تغییر، اصلاح یا باز نگری قانون موضوعه با مجلس شورای اسلامی و تایید شورای نگهبان خواهد بود.

در مورد "منشور حقوق شهروندی" اما، همانطور که خود ریاست جمهوری هم عنوان کرد، این منشور نه قانون اساسی است، و نه قانون موضوعه، پس برای ضمانت اجرا داشتن آن باید، این قانون در وهله نخست به مجلس برود. اما برخی از مواد آن در قوانین دیگر مندرج شده که نیازی به تکرار نبوده است. آنچه حائز اهمیت است اینست که برخی مواد این منشور، حتی اگر به صورت قانون موضوعه در آید، و در مجلس تصویب شود، قابلیت اجرا ندارد. برای مثال، ماده ۶ منشور مقرر می‌دارد:

"شهروندان حق دارند، از محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی و دینی و تعالی معنوی برخوردار شوند. دولت همه امکانات خود را برای تامین شرایط لازم جهت بهره مندی از این حق به کار می‌گیرد و با مفاستد اخلاقی از جمله دروغ، ریا، تملق، ناپردباری، بی تفاوتی، تنفر، بی اعتمادی، افراط گری و نفاق در جامعه مبارزه می‌کند."

آنچه به که در ماده ۶ آورده شده، فقط چند جمله زیباست، اما هیچ ضمانت اجرا ندارد، و نمی‌توان به اسانی دروغ و ریا و تملق و غیره را از جامعه خود پاک کنیم. یا کلمه ناپردبار چه قدرت اجرایی دارد. اگر مهمترین ستون اقتصاد یک جامعه دلالی و رانت خواری است، چگونه از قشرهای آسیب پذیر و محروم می‌توان انتظار پردباری، راستی و درستی، اعتماد و محبت داشت. اختلاف در آمد در یک کشور، موجب بیماری روانی اشخاص کم در آمد، و محروم خواهد شد.

پس باید بخشهایی را که جنبه شعار گونه و اخلاقی غیر ملموس داشته و فاقد ضمانت اجرا هستند با مقررات صریح‌تر و دارای ضمانت اجرا تعویض کرد و به منشور یک قدرت اجرایی بیشتر داد.

و اما به قول حافظ، عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو نفی حکمت نکند بهر دل عامی چند. ما از دیدگاه حقوقی به نقد منشور پرداختیم، اما به طور کلی این منشور راهنمای خوبی برای حفظ حقوق مردم، و صیانت از حیات فیزیکی، اجتماعی و روحی و روانی آنها در عصر حاضر است، و امیدواریم که، این منشور همانند قانون موضوعه در مجلس شورای اسلامی تصویب، و با ضمانت اجرای بهتری، حقوق حقه ملت ایران حفظ و تامین شود.

ملی گرایی، احساسات گروهی مشترکی است میان یک ملت یا یک گروه که در چهارچوب منطقه جغرافیایی یا انسانی معین و در پی استقلال فرهنگ یا قومیت خود، متحد می‌شوند.

ملی گرایی می‌تواند به صورت یک اعتقاد یا یک ایده نولوژی سیاسی تعریف شود که با آن هویت یک ملت شناخت می‌شود. ملی گرایی شامل هویت ملی است که در برابر "میهن پرستی" (پاتریوتیسم) قرار دارد. میهن پرستی شامل شرایط اجتماعی و رفتارهای شخصی است که تصمیمات و اعمال یک دولت را مورد حمایت قرار می‌دهد. این خود به میهن پرستی اعتدالی و افراطی تقسیم می‌شود.

از دیدگاه سیاسی و جامعه شناختی، دو منظر اصلی در اساس ملی گرایی وجود دارد. یکی دیدگاه "اولویت گراها" و دیگری تجدد طلبان یا مدرنیستها.

از نظر "اولویت گراها"، اصل ملی گرایی بر تولد انسان است. به عبارت دیگر، اولویت گراها از ملی گرایی، به عنوان بازتاب تمایل باستانی و تکاملی انسان بر سازمان یافتن در گروههای مستقل و مجزا یاد می‌کنند که مبتنی بر تولد شخص در سرزمین معینی است.

این دیدگاه در حقوق بین الملل خصوصی، تحت عنوان دو اصل خاک و خون انعکاس یافته است. اصل خاک به این مفهوم است که هر کس در هر جایی که زاده شود، از تابعیت مکان تولد خود را خواهد داشت.

شق سوم از ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران، مقرر می‌دارد، "هر کس در ایران متولد شود، و پدر و مادر او نامعلوم باشد، تبعه ایران محسوب می‌شود." شق ۴ و ۵ همین ماده نیز ناظر بر کسانی است که در خاک ایران تولد یافته‌اند.

ماده فوق الذکر بازتاب اصل خاک در حقوق بین الملل خصوصی، و پیرو نظر اولویت گراها در نظام ملی گرایی است.

اصل خون، نیز به اساس ملی گرایی توجه دارد، چون شق دوم ماده ۹۷۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد، "کسانی که پدر آنها ایرانی است، اعم از اینکه در ایران یادر خارجه متولد شده باشند، تبعه ایران محسوب می‌شوند."

این ماده نیز تابعیت ایران را هم بر اصل خاک بنیان نهاده و هم خون که هر دو از دیدگاه "اولویت گرایی" نظام ملی گرایی پیروی نموده است.

نظر دوم، دیدگاه تجدد طلبان یا مدرنیست هاست. این گروه، ملی گرایی را به عنوان پدیده‌ای تازه تعریف می‌کند که شرایط ساختاری جامعه مدرن را برای دوام زیست خود لازم دانسته و آنرا می‌طلبد.

گزینه سومی از ترکیب دو نظر فوق زاده می‌شود، و آن جدا کردن ماهیت و شکل در ملی گرایی است.

نظریه پردازان گزینه سوم بر این باورند که ملی گرایی در ماهیت خود به نظر "اولویت گراها" نزدیک می‌شود، و ماهیت ملی گرایی همان اصل خاک و خون در حقوق بین الملل خصوصی است. از دیدگاه شکلی اما، ملی گرایی از نظر "تجد طلبان یا مدرنیستها" پیروی می‌کند، زیرا از نظر شکلی، شرایط ساختاری جوامع جدید و پیچیدگی روابط اجتماعی در سایه تحولات تکنولوژیک، ارتباطات و جهانی شدن اقتصاد و دگرگونی زیر بناهای سیاسی، ایجاب می‌کند که ملی گرایی از منظری جدیدتر مورد توجه تئوریسین های علوم اجتماعی قرار گیرد.

اکنون باید دید چه تفاوتی میان "ملی گرایی" یا گرایش به ملت، و میهن پرستی افراطی یا شوونیسم وجود دارد.

"شوونیسم" یا میهن پرستی و ملی گرایی افراطی توأم با جزمیت، انحصار طلبی و تهاجم نسبت به خارجیان است.

"شوونیسم" نوعی باور تهاجمی و تخاصمی در برتر جوئی ملی و افتخارات آنست. ملی گرایی ممکن است یک غرور میانه رو و معتدل باشد، اما میهن پرستی افراطی، تندرو و دارای غرور خصمانه نسبت بیگانگان است.

در دوران ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه، سر بازی به نام "نیکلاس شوون" در یکی از جنگهای ناپلئونی به سختی مجروح شد. او از ارتش فرانسه یک مستمری برای جراحیاتی که در جنگ برداشته بود، دریافت می‌کرد. گرچه این حقوق برای گذران عمر او کافی نبود اما پس از عزل ناپلئون، "شوون" به طرز افراطی از ناپلئون طرفداری می‌کرد. علیرغم اینکه، پس از بازگشت "خاندان بوربون" به سلطنت فرانسه، بناپارتیسم "چندان طرفداری نداشت و طرفداران ناپلئون مورد غضب "حکومت بوربون" ها بودند، اما نیکلاس شوون، همچنان به طرفداری سرسختانه از ناپلئون بناپارت می‌پرداخت. به همین دلیل، از آن پس هر نوع اندیشه تک بعدی و افراطی میهن پرستانه از سر باز فرانسوی یاد شده اقتباس گردید.

اندیشه "شوونیسم" ابتداء به صورت نهایی از یک نام جوانه زد، و سپس مانند درختی تومند رشد کرد، به طوری که شامل از خود گذشتگی افراطی افراد در هر موردی شد، و بخشی هم به گروهها یا آرمانهایی نسبت داده شد که میهن پرستی تا حد افراط و تسلط بر گروههای رقیب و خارجیان را به عنوان آرمان اجتماعی خود برگزیده بودند.

به موازات "شوونیسم" در فرانسه، نوعی وطن پرستی افراطی در انگلستان ظهور کرد که آنرا "جینگیسم" نامیدند. این اندیشه

غارت بیت المال

کاری که در اقتصاد بر منوال است کم ساختن از هزینه در هر حال است
دانی چه بود گشادبازی در خرج این جلوه ای از غارت بیت المال است
 ادیب برومند

ادامه سخنی در باب ملی گرائی (ناسیونالیسم) و میهن پرستی افراطی (شوونیسم)

آنچه که رئیس جمهور و دولت قادر به انجام آن هستند

نیز یک میهن پرستی، و ملی گرائی جنگجویانه و تهاجمی انگلیسی بود.

در آلمان نازی هم حزب "ناسیونال سوسیالیسم" آلمان که موجب قدرت گرفتن "ادولف هیتلر" شد، از میهن پرستی افراطی پیروی می کردند که شعله جنگ ویرانگر دوم جهانی را بر افروخت و موجب پاکسازی قوم یهود شد.

شوونیسم، محصول طبیعی مفهوم "ناسیونالیسم" است. این دواندیشه در یک چشم انداز وسیع تر آرمان گرایانه، از ایده "ماموریت ملت" نشأت می گیرد. این اندیشه، شوونیسم و ملی گرائی را تعالی داده و از حالت خصمانه و تهاجمی به یک حالت انسان دوستانه و طرفدار آزادی، برابری و برادری در تمام جهان در آورده است.

میهن پرستی چه در حد اعتدال و چه در حد افراط می تواند راهی باشد برای کشورهای توسعه یافته تا به کشورهای عقب افتاده ای کمک کند که شرایط تاریخی و اجتماعی امکان رشد و پیشرفت به آنها را نداده است. طبیعی است که هیچ گروه، سازمان حزب، دسته، و یا ملت اندیشمند و آزادخواهی شوونیسم و ملی گرائی افراطی از نوع تهاجمی، خصمانه و خارجی ستیز را نپسندیده و بر آن صحنه نمی گذارد.

ملتهای جهان با توجه به منافع ملی و هدفهای سازنده و مترقیانه خود، باید با یک اندیشه جهان محوری دست در دست هم، در جهانی پراز صلح، امید و حرکت سازنده، نه تنها کشور خود را بسازند، بلکه باید بدانند که سیاره زمین میراث همه نسلهای بشری است، و باید در حفظ و نگهداری آن کمال سعی و کوشش را بنمایند تا کره زمین، این مروارید منظومه شمسی به دست بشر خاکی از میان نرود.

وطن عزیز ما ایران به علت سیاست های اشتباه و مدیریت های ضعیف و ناصحیح و فسادهای حیرت انگیز و دخالت های عیان و نهان دشمنان خارجی و داخلی در موقعیتی خطرناک و نابسامان قرار گرفته است دولتی که خود را دولت تدبیر و امید مینامد برای خارج کردن کشور از این وضعیت، با توجه به حدود اختیاراتی که دولت در نظام جمهوری اسلامی در دست دارد می تواند به نکات زیر توجه نموده و آن هارا در دستور کار خود قرار دهد ۱- دولت باید بپذیرد که کشور ایران متعلق به کلیه افراد ملت ایران از پیر و جوان و زن و مرد با هرگونه طرز فکر و عقیده و باوری می باشد. و یکایک افراد ملت حق دخالت در سرنوشت خود و وطن خود و وظیفه تلاش برای پیشرفت و اعتلای کشور و دفاع از آن را دارند. از این رو دولت باید آزادی عقیده، آزادی تشکیلات سیاسی و حرفه ای، آزادی مطبوعات را تامین نماید. تا امکان تبادل نظر بین مردم جهت دستیابی به اداره صحیح جامعه از نظر سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به بهترین وجه امکان پذیر گردد. صیانت از آزادی ها نخستین گام برای نجات کشور از بحران و اولین قدم در راه شکوفایی آن است.

۲- از فسادهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی که مانند موربانه موجودیت کشور را نابود میکند باید قاطعانه جلوگیری شود.

۳- با قطع کردن واردات بی رویه انواع و اقسام تولیدات فاقد کیفیت و در بسیاری از موارد خطرناک خارجی، میتوان چرخ های اقتصادی کشور را به حرکت در آورد. تا نیروی کار داخلی که در اثر تعطیلی بی در پی کارخانه ها و واحدهای تولیدی کار خود را از دست داده و به لشکر بیکاران تحصیل کرده و غیر تحصیل کرده پیوسته اند، امیدی برای آینده خود به دست آورند.

۴- دولت باید علل واقعی کمبود آب در کشور را یافته و به هر قیمت در صدد رفع آن بر آید. در غیر این صورت کشاورزی کشور نابود و وابستگی ملت و کشور به بیگانگان بیشتر و مهاجرت گسترده کشاورزان و ساکنان مناطق خشک و بی آب به سایر مناطق، سبب نابسامانی و نا امنی و فقر و گرسنگی و بیکاری افزون تری خواهد گردید.

۵- سرمایه اصلی هر جامعه بشری افراد تحصیل کرده و مغزهای متفکر آن است. برای جلوگیری از وابستگی کشور و برای پیشرفت این مرز و بوم باید به پرورش استعدادها و تربیت افراد دانشمند پرداخت. به این منظور باید وضعیت آموزش و محتوای آن را از پایه تا بالا ترین سطح یعنی از دبستان تا دانشگاه مورد بازنگری قرار داد و دگرگون نمود. باید با تامین مالی زندگی معلمان در تمام سطوح به آنها امکان داد تا به تربیت عالم بپردازند.

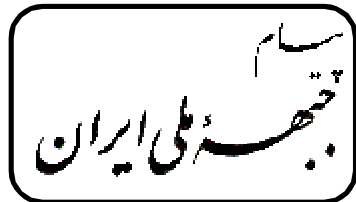
۶- دارو و درمان و بهداشت عمومی باید یکی از اولویت های مهم دولت باشد. دولت باید شرایطی فراهم آورد که کلیه افراد ملت تحت پوشش بیمه های واقعی و پاسخگو قرار گیرند تا افراد کم درآمد و فقیر جامعه به خاطر عدم توانایی مالی از درمان محروم نمانند و جان خود را از دست ندهند.

۷- دولت باید شرایط لازم برای تحصیلات رایگان تمامی فرزندان این ملت را فراهم آورد. تا به علت فقر و عدم توانایی مالی، کودکان طبقات ضعیف از تحصیل محروم نگشته و به خیل بی سوادان نیبوندند.

۸- دولت باید به توسعه اقتصادی مناطقی از کشور که به علت دوری از مرکز مورد توجه لازم قرار نگرفته و به همین خاطر احساس محرومیت و تبعیض در ساکنان آن مناطق بسط یافته اقدام نماید تا زمینه برای توطئه بد خواهان خارجی در جهت ضربه زدن به تمامیت کشور که در این مناطق فراهم گردیده مسدود گردد.

۹- دولت باید در رابطه با انتخاب سفیران و نمایندگان سیاسی کشور حد اکثر دقت را به عمل آورد تا افرادی متخصص و کارآمد و دنیادیده که قادر به دفاع از حقوق و منافع و حیثیت کشور باشند منصوب گردند. دانستن زبان به تنهایی برای متصدیان اینگونه پست ها کافی نیست.

۱۰- دولت باید توجه نماید که مدیران و گردانندگان کشور خدمتگزار ملت یعنی خدمتگزار صاحبان و مالکان اصلی کشور باشند. نه آنکه خود را رئیس و ارباب مردم تلقی کرده و تافته جدا بافته ای نسبت به آنان بدانند.



نشریه داخلی پیام جبهه ملی ایران

با یاد

دکتر مهدی آذر و اصغر پارسا

<http://jebhemeliiran.org>

E-mail:info@jebhemeliiran.org